

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه شصت و دوم، ۱۷ دی ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه (بورس)/قرارداد اختیار معامله / مشروعیت قرارداد اختیار معامله بر اساس صحت بیع حق

1- حدیث اخلاقی (حیا)

1.1- حیا، عامل عفت

روزهای چهارشنبه طبق رسم سال‌های سال، احادیث سیر و سلوکی را مطرح می‌کردیم. هر روز حدیث اخلاقی داریم؛ ولی امروز بیشتر. حدیث امروز، از احادیثی است که جدا باید برایش برنامه‌ریزی کنیم؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سالک واقعی و تالی تلو رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلیفه به حق فرمودند:

«سبب العفة الحياء»؛ «[1] علی قدر الحياء تكون العفة [2].»

سبحان الله از این حدیث؛ این را واقعا باید متخصصان علوم مختلف، تجزیه و تحلیل کنند که حیا، سبب عفت است؛ عفت، معلول حیا است؛ هرچه حیا بیشتر باشد، عفت بیشتر است؛ حدیث عجیبی است. حیا، شرم و حریم گرفتن از خدا و دیگران و خود است؛ حیا این‌گونه تعریف می‌شود. همه اخلاقیات و سیر و سلوک را بر محور حیا می‌دانیم. می‌شود بگوییم: اخلاق، حیا محور است؛ عرفان، حیا محور است؛ بر محور حیا است؛ ظاهرا این‌گونه باشد؛ یعنی حیا، منشأ عفت است؛ عفت، پاکدامنی است. جالب است که حیا، همان به زندگی رساندن و رسیدن است؛ حیا است که مرز زندگی را مشخص می‌کند. ما بارها در نوشته‌ها گفتیم که اگر حیا نباشد، هیچ سدی و دیوار و مانع و جلوداری نمی‌تواند از این انسان ظلوم و جهول جلوگیری کند؛ تنها چیزی که می‌تواند جلودار باشد، حیا است.

1.2- حیا، مورد تأکید انبیای گذشته

در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام است که رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «لم یبق من امثال الانبیاء علیهم السلام إلا قول الناس إذا لم تستحی فاصنع ما شئت [3].»

از امثال ۱۲۴۰۰۰ پیامبر علیهم‌السلام مثلی هست که حیا نباشد، هر کار خواستید انجام دهید. این حیا یک قسمتی را قبول داریم که ژنتیکی و وراثتی است؛ ولی بخشی از آن هم اکتسابی است. باید به جایی برسیم که حیا را نهادینه کنیم.

1.3- داستان چوپان بی حیا

خدا استادمان حضرت علامه حسن زاده روحی له الفداء را حفظ کند که روزی در محضرشان صحبت حیا شد که هنوز صدای ایشان در گوش من است؛ با آن صدای ملکوتی که «آقا جان من؛ هرچه خدا به انسان می دهد، با حیا می دهد»؛ بین دروس مختلف، این قصه زنگ تفریح ما بود. آقا رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله چوپانی داشتند؛ گوسفندهای حضرت را چوپانی می کرد؛ روزی حضرت به دیدنش رفتند؛ دیدند وسط گوسفندها لباسش را درآورده است؛ فرمودند: بیا تسویه حساب کن؛ گفت: من گوسفندها را خوب رسیدگی می کنم؛ فرمودند: کارت حرف ندارد؛ ولی وسط گوسفندان برهنه شدی؛ کسی که حیا از حیوان ندارد؛ از انسان هم حیا ندارد؛ صد کار خوب هم که داشته باشی، با بی حیایی تو ارزش ندارد؛ تو شرم نداری؛ هرچه هم کارت خوب باشد.

در تاریخ دارد؛ روایت را هم بعد پیدا کردم. این فرد، استغفار کرد؛ فرمودند: اگر قول می دهی تکرار نشود، برگرد سر کارت.

1.4- انواع حیا

1.4.1- حیا از خود

حیا، انواعی دارد؛ سیر و سلوک، انواعی دارد؛ از خود، شروع می شود؛ حیای از خود، قسم اول است.

جمله حضرت امیر علیه السلام در غرر این است: «أحسن الحياء إستحياؤك من نفسك»؛ [4] بهترین حیا، حیا از خودت است.

1.4.1.1- حیای مقدس اردبیلی از خود

شاگردان مقدس اردبیلی هر وقت وارد می شدند، می دیدند ایشان عمامه بر سر، مؤدب نشسته؛ گفتند: کسی اینجا نیست. فرمود: خودم که هستم؛ پاهایش را دراز نمی کرد؛ موقع مرگ گفت: خدایا چون تو می گویی، پام را دراز می کنم [5].

1.4.2- حیا از مردم

قسم دیگر، حیای از مردم است؛ باید از مردم شرم کند؛ مردم و انسان، ارزش دارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «إيّاك و فعل القبيح فإنه يقبح ذكرك و يكثر وزرك»؛ [6]

کار ناپسند باعث می شود مردم، از تو بد یاد کنند و وزر و وبال زیاد شود.

1.4.3-حیا از فرشتگان ناظر و کاتب اعمال

قسم دیگر حیا، حیای از دو فرشته رقیب و عتیدی است که موکل بر من و شما هستند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «فرشته‌هایی بر شما موکل است که اسرار شما را نگه می‌دارند»؛ ما در معرض فرشته‌های الهی هستیم». لیستحیی أحدکم من ملکیه الذین معه کما یستحیی من رجلین صالحین من جیرانه و هما معه باللیل و النهار»؛ [7] انسان باید از دو فرشته‌ای که همراه با اوست، حیا کند. در مباحث تفسیری مان عرض کردیم که علم فرشته‌ها به اعمال انسان، علمی است.

1.4.4-حیا از پیامبر و ائمه علیهم السلام

حیای دیگر، حیای از ولی و امام است. آقا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «فإن أعمالکم تُعرضُ علی کل یوم»؛ [8] مربوط به دنیا و آخرت نیست؛ اعمال شما هر روز بر من عرضه می‌شود.

در روایت دیگری آمده است: «فلیسحی أحدکم أن یعرض علی نبیه العمل القبیح»؛ [9] بپرهیزید که کارهای زشت شما بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه شود و آگاه شود. در قرآن هم این عرضه اعمال بر نبی هست. اعمال ما در محضر ولی ما، امام زمان علیه السلام عرضه می‌شود؛ ما باید حیا و حرمت محضر ایشان را حفظ کنیم.

1.4.5-حیا از خدا

حیای دیگر که مهم است، حیای از خدا است؛ خدا همه نعمت‌ها را به ما داده است؛ مواظب باشیم معصیت و نافرمانی او نکنیم. آقا رسول الله صلی الله علیه و آله جمله عجیبی فرمودند: «استحی من الله استحیائک من صالحی جیرانک»؛ [10] آن‌طور که از همسایه و دوستان خوبت خجالت می‌کشی، از خدا حیا کن؛ انسان با رفیقش حیا می‌کند، از خدا هم حیا کند.

1.5-خاطره‌ای شیرین از ادب و حیای استاد حفظه الله در مقابل پدر و استادشان

خدا والد مکرم ما را درجانش متعالی کند؛ حاج شیخ عبدالله عباسی رحمه الله؛ با ایشان محضر استاد مشرف شدیم؛ با اساتید ما انس داشتند؛ ما هم احترام استاد و هم احترام پدر الحمد لله داشتیم؛ مودب، محضر حضرت علامه حسن زاده حفظه الله نشسته بودیم؛ البته محضر آیت الله العظمی بهاء الدینی رحمه الله هم مشابه این مطلب رخ داد. حضرت استاد در آن جلسه فرمودند: اینکه این عباسی، نفس سلیمی دارد، حال فهمیدیم که پدر سالمی دارد؛ صحبت‌های

خوبی شد. پدر، مطلب عجیبی فرمودند: پدر جان من، اگر شما که ان شاء الله این گونه هستی، حرمت خدا را مانند اینکه حرمت من و استادت را نگه بداری، دیگر خیالم راحت است. گفتم: دعا کنید بتوانم. حیا مع الله، ادب مع الله است.

1.6- نزدیکی انسان با حیا به مرتبه فرشتگان

ان شاء الله حیا داشته باشیم و تمرین کنیم و پیاده کنیم. هرگونه با خودمان باشیم، دیگران با ما هستند؛ هرگونه با امام و ولی باشیم، توفیق پیدا می‌کنیم». لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»؛ [11] عقیف نزدیک است فرشته بشود. سبب عفت، حیا است؛ اگر می‌خواهید فرشته باشید، حیا کنید. الحیا و ما ادراک ما الحیا. حیا شما را به زندگی واقعی می‌رساند.

2- خلاصه جلسه گذشته

بحمدالله در مباحث بورس و قراردادهایی که هست و راه‌های عملیات شرعی معاملات، قراردادهای آتی را عرض کردیم. در قرارداد اختیار معامله و اختیار خرید و فروش بودیم. روایاتی را خواندیم که در این روایات، می‌شد اراضی خراجیه را خرید و فروش کند؛ می‌توانست سکنا دار را خرید و فروش کند. روایاتی داشتیم که انسان در کارهایش، اختیار تام داشت؛ روایاتش را قبلاً خواندیم.

3- اختلاف مبانی فقها در نسبت حق با ملک و حکم و ثمره آن در قرارداد اختیار معامله

به این نتیجه رسیدیم که طبق مبناي کسانی که حق را قابل خرید و فروش می‌دانند، این معاملات اشکالی ندارد. اشاره کنم که مستحضرید در حق و ملک و حکم، بعضی نظرشان این است که اینها سه عنوان است؛ برخی، حق را جزو حکم می‌دانند؛ مثل مرحوم آقای خوئی؛ [12] و برخی، حق را جزو ملک می‌دانند؛ برخی حق را با ملک یکی می‌دانند؛ برخی مبانی فقها این است که مبیع باید فقط عین باشد؛ [13] ولی ما منفعت و حق را هم گفتیم می‌تواند مبیع باشد؛ برخی می‌گویند: اینجا حکم است نه حق؛ حکم، من الله است؛ ولی حق، از انسان است؛ متأسفانه اختلاف موضوعی است؛ موضوع، حکم را روشن می‌کند.

4- مؤید عرفی و عقلایی اختیار معامله: مالیت دانستن حق نزد عرف و عقلا

در اختیار معامله، چه اختیار خرید و چه فروش، به نظر ما حق تعلق می‌گیرد؛ من له الحق و من علیه الحق. مؤید عرفی و عقلایی اختیار معامله این است که در عرف برای همین امتیاز، یک مالیت قائل هستند؛ به نظر ما همین، بهترین مبنا است؛ که امضایی باشیم نه تأسیسی؛ شارع، مصوب و ممضی است نه مؤسس. عقلای قوم هم برای برخی اشیاء مالیت قائل

هستند؛ آنچه که برای آن مالیت قائل باشند، قابل خرید و فروش می‌شود. در مورد حقوق عرض کردیم و حاشیه مرحوم سید یزدی را در بیع خواندیم؛ اینکه حقوق، چند قسم بود؛ کدام قابل انتقال است و کدام نیست.

5- مبنای مختار در حق: حق، امر مستقل از حکم و ملک است

ما به این نتیجه رسیدیم که حق، امر مستقلی است و امر مجعولی است؛ اگر امر معتنا به در مقابل ملکیت و حکم باشد و قابل خرید و فروش و قابل انتقال باشد، منعی از اینکه معوض قرار گیرد، نمی‌بینیم و اشکال ندارد؛ ولی اگر مبنای آقای خوئی را پذیرفتید که حق، مستقل نیست و همان حکم است؛ حکم قابل خرید و فروش نیست؛ البته نظر مشهور آقایان این است که حق، قابل خرید و فروش هست؛ همین که یک قسم قابل خرید و فروش باشد، کافی است. به آقای خوئی عرض می‌کنیم: حق، مجعول است؛ در ما نحن فیه، مجعول عقلایی و عرفی است؛ بعد، شرعی است؛ هر کجا عقلای قوم برای چیزی، چه مئمن و چه ثمن مالیت قائل بودند، معامله اشکال ندارد؛ طبق این مبنا، معاملات اختیار معامله تأیید می‌شود.

برخی از حقوق، هم قابل انتقال و هم خرید و فروش و هم قابل اسقاط و هم قابل ارث هستند؛ مثل: حق شفعه و حق تحجیر و مانند آنها؛ ولی برخی قابل انتقال یا قابل ارث نیست؛ مثلاً حق قصاص.

6- ما حق را امری عرفی می‌دانیم نه نفسانی که آقای خوئی معتقد است

آقای خوئی، حق را، همان حکم می‌دانند که امر نفسانی است و قابل مبادله نیست. به نظر ما، حق امر عرفی و اجتماعی است؛ از نفسیت خارج می‌شود. حق، اختلاف موضوعی است. در معاملات اختیار معامله، حق خرید و فروش است. تعهد یک طرفه است؛ تعهد، حق به وجود می‌آورد؛ این حق، مالیت به وجود می‌آورد؛ این مالیت، صحت معامله را به وجود می‌آورد؛ اگر روزی به این نتیجه رسیدیم مالیت ندارد، قابل خرید و فروش نیست.

7- حق خرید و فروش عمل حر

مرحوم شیخ در اوائل مکاسب می‌گویند: آیا عمل حر قابل خرید و فروش هست یا نیست؟ عبد، کارهایش خرید و فروش می‌شود؛ ولی عمل حر چطور؟ حرف مهم دیگر اینکه این مالیت، باید قبلاً تحقق یابد یا اگر حین فعل تحقق یافت، می‌شود؟ اگر مالیت حین عمل محقق شود، اشکالی ندارد.

8- داستان زیبای کارگری علی مدد و فرار ملخ‌ها

مرحوم آیت‌الله‌العظمی بهاء‌الدینی می‌فرمودند: در قم، ملخ می‌آمد؛ کارگرها برای زدن ملخ‌ها می‌آمدند؛ اگر بگویند: هر چند ملخ را بزمن، این قدر می‌گیرم. فرمودند: علی مددی بود؛ دم مسجد امام می‌نشست و کارگری می‌کرد؛ باغداری علی مدد برد ملخ‌ها را بزند؛ دید علی مدد در باغ در محیط تفریحی، چای درست کرد؛ صاحب کار گفت: تو خودت کار نمی‌کنی، باقی هم کار نمی‌کنند؛ بیا ملخ‌ها را بزنی، بعد چای بخور؛ گفت: بگذار چای بخورم؛ علی مدد گفت: اگر این ملخ‌ها را بزنی، چقدر می‌دهی؛ گفت: پول ده تا کارگر؛ گفت: نه، همان پول خودم را بده کافی است؛ فرمودند: کارش را که انجام داد، دستش را آورد بالا و گفت: ملخ‌ها از باغ فلانی بروید؛ همین که دستش را آورد بالا، همه ملخ‌ها رفتند؛ این جریان، دهان به دهان چرخید؛ روزهای بعد هرچه گشتند، دیگر علی مدد را پیدا نکردند.

9-نتیجه

اگر روزی مالیت یافت، قابل خرید و فروش هست؛ اگر حکم است، قابل خرید و فروش نیست و اگر حق بود، هست. در همین قسمت هم با معاملات سلف و سلم، می‌شود تصحیح کرد.

[1] غرر الحکم و درر الکلم، التیمی الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج ۱، ص ۳۹۶.

[2] غرر الحکم و درر الکلم، التیمی الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج ۱، ص ۴۵۱.

[3] عیون أخبار الرضا (ع)، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۶۱.

[4] غرر الحکم و درر الکلم، التیمی الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج ۱، ص ۲۰۰.

[5] شہید دستغیب، کتاب توحید، فصل سوم.

[6] غرر الحکم و درر الکلم، التیمی الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج ۱، ص ۱۶۵.

[7] نہج الفصاحة، یابنده، ابوالقاسم، ج ۱، ص ۶۵۶.

[8] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج ۱، ص ۱۹۱.

[9] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

[10] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۷۵، ص ۲۰۰.

[11] نہج البلاغة، الدشتي، محمد، ج ۱، ص ۳۸۷، حکمت ۴۷۴.

[12] موسوعة الامام الخوئي، الخوئي، السيد أبو القاسم، ج ۳۶، ص ۳۰.

[13] كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري) ط تراث الشيخ الأعظم، الشيخ مرتضى الأنصاري،
ج ٣، ص ٧.